

روایت‌های تاریخی و حافظه جمعی؛ خلق هویت یا تشدید درگیری‌های قومی در قفقاز جنوبی

الهه کولایی*

فهیمة خوانساری فرد^۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۱۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۹/۸

۷۵



چکیده

روایت‌هایی که از حقایق رخ داده در گذر زمان مورد پذیرش همگان قرار می‌گیرند، به تدریج حافظه جمعی یک ملت یا یک گروه قومی را شکل می‌دهند. این حافظه جمعی به تدریج و در برخورد با سایر ملت‌ها و یا گروه‌ها، متصلب و تغییرناپذیر می‌شوند. به‌ویژه اگر دو گروه رقیب در یک کشور و یا منطقه، موجودیت خود را در کسب پذیرش قاطع از روایت خود از واقعیت‌های مشترک تاریخی بیابند. به‌طور کلی اسطوره‌ها، روایت‌های تاریخی و حافظه جمعی به‌عنوان ابزاری برای شکل‌دهی به هویت قومی و ملی در جوامع مختلف مورد استفاده قرار می‌گیرند. این امر، کارکرد مثبت روایت‌های موجود از وقایع تاریخی هستند. اما این ابزارها در بسیاری از مناطق و در میان بسیاری از گروه‌های قومی علاوه بر هویت‌سازی، کاربردی دیگر یافته و به عنوان ابزاری برای تغییر موازنه در درگیری‌ها به ویژه بر خوردهای تاریخی مورد استفاده قرار می‌گیرد. بر همین اساس، مطالعه حاضر بر کارکرد دوگانه روایت‌های تاریخی که در برخوردهای قومی مهم در قفقاز جنوبی مورد استفاده قرار گرفته، تمرکز داشته است. این روایت‌ها در درک شکل‌گیری و تداوم درگیری‌های قومی - سرزمینی در این منطقه اهمیت بسزایی خواهد داشت. از این رو در مقاله پیش‌رو در پاسخ به این پرسش که روایت‌های تاریخی و حافظه جمعی چه تأثیری بر روند درگیری‌های قومی در قفقاز جنوبی داشته است؟ در کنار بررسی نقشی که اسطوره‌سازی، روایت‌های تاریخی و حافظه جمعی در شکل‌گیری هویت قومی در منطقه قفقاز جنوبی داشته‌اند، به تأثیر این عوامل بر تشدید مهم‌ترین درگیری‌های قومی در این منطقه پرداخته شده است.

واژگان کلیدی: اسطوره‌سازی، حافظه جمعی، درگیری‌های قومی، روایت‌های تاریخی، قفقاز جنوبی

۱. استاد مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران

* نویسنده مسئول: ekolae@ut.ac.ir

۲. دکترای روابط بین‌الملل از دانشگاه اصفهان و کارشناسی ارشد مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز از دانشگاه تهران

مقدمه

اسطوره‌ها^۱ و روایت‌های تاریخی^۲ از جمله ابزارهای مهم هویت‌بخشی در جوامع مختلف محسوب می‌شوند. به‌طور کلی واقعیت‌های تاریخی بستر شکل‌گیری اسطوره‌ها و روایت‌های مختلف بوده و گذر زمان نیز به توسعه آن‌ها کمک می‌کند و در نهایت حافظه جمعی^۳ و تاریخی یک ملت و یا یک گروه قومی به این واسطه شکل می‌گیرد. حافظه تاریخی یک ملت و یا یک قوم ابزاری مؤثر در راستای هویت‌بخشی و تداوم گروهی محسوب می‌شود. اسطوره‌ها، روایت‌ها و حافظه تاریخی با برجسته کردن برخی از نشانگان هویتی در طول تاریخ و بهره‌مندی از وقایع تاریخی مهمی که نقاط عطفی در سیر تکامل یک قوم یا ملت بوده‌اند، کارکرد هویت‌بخشی خود را انجام می‌دهند. بنابراین این عوامل از جمله مهم‌ترین ابزارهای ساخت هویت و ملت‌سازی در میان گروه‌های قومی و ملی می‌باشند. اما این کارکرد هویت‌بخشی همواره به صورت مسالمت‌آمیز رخ نمی‌دهد؛ بدین صورت که گاه میان گروه‌های قومی رقیب در یک کشور یا یک منطقه بر سر چگونگی رخدادهای تاریخی اختلاف‌نظر وجود دارد و هر یک از این گروه‌ها روایت ویژه و متفاوتی از حوادث تاریخی مشترک ارائه می‌دهند و به تدریج این روایت‌های متضاد نقشی مهم در تعریف هر یک از گروه‌ها از موجودیت خود ایفا می‌کنند. این امر اگر با نزاع تاریخی بر سر سرزمینی خاص گره بخورد، ابعاد گسترده‌تری نیز خواهد یافت. در این حالت کارکرد اسطوره‌ها و روایت‌های تاریخی در رابطه با سایر گروه‌ها، بعدی منفی می‌یابد و نخبگان قومی با برجسته کردن برخی از زوایای واقعیت‌های تاریخی، شکل‌دهی به روایت‌های تاریخی و استفاده ابزاری از آن‌ها در برخورد با گروه‌های رقیب، نشانگان هویتی خود را در گذشته‌های دور ردیابی کرده و بر حقیقت ادعای خود نسبت به قلمرویی مشخص صحنه می‌گذارند.

گروه‌های قومی بسیاری در منطقه قفقاز جنوبی وجود دارند که برخوردهای آن‌ها با یکدیگر دارای ریشه‌های تاریخی و دیرین است. بیش‌تر درگیری‌های قومی در این منطقه با مفهوم سرزمین گره خورده و بنابراین دارای ابعاد سرزمینی نیز می‌باشد. رشد نیروی ملی‌گرایی و نیاز به توسعه حسی از یک هویت مشترک در دوران مدرن باعث شد تا نخبگان

1. Myths
2. Historical Narratives
3. Collective Memory

قومی در این منطقه با برجسته کردن برخی از نشانگان هویتی و نیز بهره‌مندی از برخی از وقایع تاریخی سرنوشت‌ساز و نیز حقیقی نشان دادن روایت تاریخی خود در مسیر مقابله با گروه‌های قومی رقیب دست به هویت‌سازی گسترده‌ای بزنند. این اقدامات باعث شکل‌گیری هویت قومی ویژه‌ای برای این گروه‌ها در عصر ملی‌گرایی شد؛ اما در عین حال در روند برخورد‌های قومی در این منطقه در گذر زمان و به‌ویژه در دوران حاضر تأثیر گذاشت. در مقاله پیش رو تلاش شده تا بدون هرگونه پیش‌داوری و یا جانبداری و با استفاده از روش تحلیلی-تبیینی و تحلیل محتوا و گفتمان چگونگی تنش‌های قومی-سرزمینی مهم در قفقاز جنوبی در سایه وجود روایت‌های مختلف و متضاد از واقعیت‌های تاریخی مورد بررسی قرار گیرد. لاینحل ماندن بسیاری از مناقشات قومی در این منطقه، نشان‌گر این مسئله است که ریشه این برخوردها را باید در تقابل هویتی میان این گروه‌ها جستجو کرد. این تقابل هویتی در گذر زمان شکل گرفته، رشد کرده و متصلب شده است؛ به‌گونه‌ای که می‌توان وجود و لاینحل ماندن برخوردهای قومی در این منطقه را از این زاویه ریشه‌یابی کرد.

در بررسی موضوع روایت‌های تاریخی و حافظه جمعی در منطقه قفقاز جنوبی، آثار اندکی به زبان فارسی وجود دارد و این آثار نیز بیش‌تر از زاویه بررسی پیوندهای تاریخی و فرهنگی این منطقه و ایران به این موضوع پرداخته‌اند و تاکنون هیچ منبعی به‌طور مستقل به نقش روایت‌ها و حافظه تاریخی بر بروز و تشدید درگیری‌های قومی در این منطقه نپرداخته است. در بررسی منابع لاتین اما می‌توان به مواردی چند اشاره کرد. برای مثال رئوف گاراگازوف در مقاله‌های خود با نام‌های "حافظه جمعی کشمکش قومی-سیاسی؛ مورد ناگورنو قره‌باغ" (۲۰۰۶)^۱، "روایت‌های تاریخی، سنت‌های فرهنگی و حافظه جمعی در قفقاز مرکزی" (۲۰۰۸)^۲ و "تاریخ و ملی‌گرایی آذربایجانی در دوره شوروی و پس از شوروی: چالش‌ها و مشکلات" (۲۰۱۲)^۳ به بررسی تأثیر روایت‌های تاریخی در شکل‌گیری هویت ملی آذری و به ویژه تأثیر این عامل در بروز و تشدید درگیری‌های تاریخی میان ارمنه و آذری‌ها در گذشته و دوران حاضر پرداخته است. هم‌چنین جورج هوویت در مقاله‌ای با

1. Rauf Garagozov
2. Collective memory of Ethnopolitical Conflict: The Case of Nagorno Karabakh
3. Historical Narratives, Cultural Traditions, and Collective Memory in the Central Caucasus
4. Azerbaijani History and Nationalism in the Soviet and Post-Soviet Periods: Challenges and Dilemmas
5. George Hewitt

عنوان «تاریخ در بستر کشمکش گرجی-آبخازی» (۲۰۱۴) به تفاوت‌های میان نشانگان قومی گرجی‌ها و آبخازها و تأثیر این عوامل بر درگیری‌های تاریخی میان این دو گروه قومی پرداخته است. همچنین اسکات رادنیتز در مقاله‌ای با نام "روایت‌های تاریخی و مصالحه پس از کشمکش: تجربه‌ای در آذربایجان" (۲۰۱۵) به بررسی تأثیر ذهنیت تاریخی آرامنه و آذری‌ها نسبت به یکدیگر بر بروز درگیری‌های معاصر میان آن‌ها پرداخته است. کریستینا خاتیشویلی نیز در مقاله‌ای با عنوان "خودم و دیگری: روایت‌های رقیب گرجی‌ها و آبخازها" (۲۰۱۸) در عین بیان شباهت‌های موجود در عناصر ملی‌گرایانه گرجی و آبخازی، به بررسی روندهای نوین در ارائه روایت‌های متضاد تاریخی در شبکه‌های اجتماعی از سوی گرجی‌ها و آبخازها پرداخته است. باید گفت که آثار ذکر شده در ارائه تصویری گسترده از روند شکل‌گیری تدریجی ذهنیت تاریخی میان اقوام در قفقاز جنوبی و تأثیر این عامل بر بروز نیروی ملی‌گرایی در این منطقه موفق عمل کرده‌اند. اما این آثار در بررسی نقش شکل‌گیری روایت‌های تاریخی و حافظه جمعی در گذر زمان و تأثیر آن‌ها بر کشمکش‌های قومی معاصر در این منطقه و نیز ایجاد رابطه‌ای علی میان حافظه جمعی و کشمکش‌های تاریخی در منطقه قفقاز جنوبی چندان موفق نبوده‌اند. مقاله پیش‌رو تلاشی برای رفع این دسته از کاستی‌ها در منابع موجود است.

۱. ادبیات پژوهش

روایت‌های تاریخی و حافظه جمعی؛ ابزاری برای هویت‌بخشی یا تداوم درگیری‌های تاریخی

به‌طور کلی اسطوره‌ها و روایت‌های تاریخی که به توصیف حقیقت درونی ملت‌ها می‌پردازند؛ به‌عنوان راهنمای اقدام در زمان حال عمل کرده و در راستای ایجاد هویت ملی تلاش می‌کنند (Berger, 2009: 491). روایت‌ها به‌عنوان میانبرهای شناختی قطعه‌های کوچکی از اطلاعات را در کنار یکدیگر قرار داده و تعریفی از یک کشور ارائه می‌دهند

1. History in the Context of the Georgian-Abkhazian Conflict
2. Scott Radnitz
3. Historical Narratives and Post-Conflict Reconciliation: An Experiment in Azerbaijan
4. Kristina Khutishvili
5. Myself and the Other: Competitive Narratives of Georgians and Abkhazians

(Mitchell, 2009: 87). در مجموع هویت‌های قومی، ملی و مذهبی بر اساس اسطوره‌های تاریخی ساخته می‌شوند. این اسطوره‌ها اعضا و نیز دشمنان گروه را مشخص می‌کنند و در گذر زمان، حافظه جمعی گروه را به وجود می‌آورند. حافظه جمعی به باورها، احساسات و قضاوت‌های اخلاقی در مورد گذشته اشاره دارد که با گذشت زمان دوباره صورت‌بندی می‌شود (Halbwachs 1980, 1992; Zerubavel 2003; Conway 2010; Ugur Cinar 2015; Wang 2018). حافظه جمعی به عنوان بخشی از گفتمان آکادمیک معاصر از دهه ۱۹۲۰ به بعد و به طور مشخص از زمان انتشار آثار موريس هالبواکس مطرح بوده است (Roudometof 2002; Wertsch & Roediger, 2008: 318). هالبواکس به عنوان پدر حافظه جمعی با بیان این که حافظه فردی تنها در چارچوب یک گروه درک می‌شود و باعث اتحاد یک ملت در زمان و مکان می‌شود، مفهوم حافظه جمعی را توسعه داد (García-Gavilanes et al. 2017). هسته مرکزی حافظه جمعی داشتن تاریخ متعلق به خویش است. در این فرایند تفاسیر گزینشی از گذشته در راستای اهداف اجتماعی و سیاسی معاصر به کار گرفته می‌شود (French, 2012: 338-339). از این رو حافظه جمعی بیان‌گر روایت‌های مختلف از تجربه‌های گذشته است که توسط گروه‌های مختلف و با اهداف ویژه شکل می‌گیرد و باعث می‌شود تا آن‌ها اشکال معناداری از هویت را کسب کنند (Weedon & Jordan, 2012: 143). از سوی دیگر حافظه جمعی علاوه بر هویت بخشی، تفاسیر و ادراک‌های بازیگران در مورد جهان بیرون و وقایعی مانند کشمکش‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. حافظه جمعی می‌تواند وقوع کشمکش و توسعه آن را توجیه کند و ابزاری در دست یک گروه برای معرفی خود به عنوان قربانی طرف مقابل باشد (Wang, 2018: 28). با این همه، مهم‌ترین کارکرد حافظه تاریخی، نقش آن در شکل‌دهی به هویت یک گروه است. در طول دهه‌های گذشته، محققان ملی‌گرایی بر این باور بوده‌اند که ملت‌های مدرن درگیر آیین‌ها، اسطوره‌ها و عناصر نمادینی بوده‌اند که به ساخت و حفظ حس تعلق مردم به یک اجتماع تصویری کمک می‌کند. بنابراین حافظه تاریخی یک ملت بخشی از میراث فرهنگی آن و در ارتباط با عناصر سازنده انسجام اجتماعی و فرهنگی است (Roudometof, 2002: 7). از سوی دیگر روایت‌های تاریخی می‌تواند پویایی کشمکش‌ها و نیز روندهای حل منازعه را ساختاربندي نمایند و در مورد

عوامل وقوع و یا تشدید درگیری میان گروه‌های قومی توضیحاتی ارائه دهند. بنابراین می‌توان از کارکرد دوگانه اسطوره‌ها و روایت‌های تاریخی در روند هویت‌سازی سخن به میان آورد.

بررسی کارکرد اسطوره‌ها، روایت‌ها و حافظه تاریخی در روابط اقوام و ملت‌ها با یکدیگر، موارد متفاوت و گاه متضادی را آشکار می‌سازد. بسیاری از اندیشمندان معتقدند که اسطوره‌ها و روایت‌های تاریخی، نقش مهمی در هویت‌بخشی به یک ملت ایفا می‌کنند. در واقع اهمیت روایت‌های ارائه شده از رویدادهای پیشین و یا کنونی در ایجاد پیوند میان افراد یک گروه بسیار زیاد است. وجود اسطوره‌ها در مورد وقایع شکوهمند گذشته و حال در مرکز هویت‌بخشی هر کشور قرار دارد. در واقع حوادث تاریخی مهم، نشانگان هویتی قدرتمندی هستند. برخی از مبارزات گروه و نیز زیان‌ها، شکست‌ها و تحقیرها در گذشته، هویت گروه را شکل می‌دهد و مردم را به هم متصل می‌کند (Wang, 2018: 15-16). به طور کلی ساخت هویت ملی از طریق بهره‌گیری از نشانگان هویتی، مهم‌ترین مرحله در فرایند ملت‌سازی محسوب می‌شود. ملت‌سازی، هویت ملی را با برقراری نمادهای ملی نظیر سرود ملی و پرچم، همراه با شکل‌دهی مجدد به افسانه‌های تاریخی یا شاخص‌های فرهنگی، ارتقا می‌بخشد (Kurian, 2011: 1088). آنتونی اسمیت معتقد است که تعریف نمادین از خود، اسطوره‌سازی و گزینش خاطرات تاریخی برخی از فرایندهای نمادینی هستند که به ما اجازه نشان دادن شکل‌گیری و زوال ملت‌ها را می‌دهند (Smith, 2002: 23). به‌طور کلی سه رویکرد اصلی در بررسی کارکرد حافظه تاریخی در فرایند ساخت هویت یک گروه قومی یا ملی وجود دارد. دیرینه‌گرایان بر این باورند که حافظه و هویت جمعی بر اساس پیوندهای دیرین مانند خون، پیوندهای خانوادگی، زبان و تاریخ مشترک شکل گرفته و به‌صورت بیناسلی منتقل می‌شود. در مقابل، بر اساس رویکرد ابزارگرایی، گذشته اغلب به‌صورت ابزاری برای پیگیری منافع مورد استفاده قرار می‌گیرد و تاریخ تبدیل به ابزاری برای نخبگان رقیب در راستای تحکیم قدرت و کسب حمایت عمومی می‌شود. بر اساس این رویکرد، جنگ قومی توسط نخبگان قومی با استفاده از سیاست‌های نمادین و دستکاری نمادهای قومی به منظور تحریک دشمنی‌ها علیه گروه‌های دیگر و برقراری تسلط قومی بر آنها

1.

Anthony D. Smith

صورت می‌گیرد. از سوی دیگر، سازه‌انگاران معتقدند که هویت به‌طور اجتماعی ساخته می‌شود (Wang, 2018: 12-13) و عناصر آن به‌طور مداوم در حال تغییر است. از منظر هالبواکس، حافظه جمعی، خاطرات متعدد را برای مطابقت با ایده‌ها و تمایلات معاصر بازسازی می‌کند. به عبارت دیگر، گذشته در ارتباط با نگرانی‌ها و نیازهای حال بازسازی می‌شود. بنابراین اندیشمندان سازه‌انگار تحقیقات خود را بر روی کشف این مسئله قرار داده‌اند که چگونه هویت‌های قومی، ملی و مذهبی بر اساس اسطوره‌های تاریخی ساخته می‌شوند و این اسطوره‌ها چگونه عضویت در یک گروه و نیز دشمنان گروه را تعریف می‌کنند (Halbwachs 1992). جدول شماره ۱، ویژگی‌ها و باورهای کلی رویکردهای شکل‌گیری حافظه تاریخی را نشان می‌دهد:

جدول شماره ۱. رویکردهای شکل‌گیری حافظه تاریخی

رسانه	ویژگی‌ها	شکل‌گیری هویت جمعی	انواع رویکردها
داستان‌های خانوادگی و افسانه‌های قومی	به ارث برده شده، فرهنگی و لایتغیر	به صورت بیننسلی و بر اساس پیوندهای دیرین	دیرینه‌گرایی
آموزش در مدارس و رسانه‌های اجتماعی	ساخته شده، متغیر در گذر زمان	برساخته شده بر اساس نگرانی‌ها و نیازهای حال	سازه‌نگاری
روایت‌های رسمی، تبلیغات، آموزش در مدارس	دستکاری شده، سیاسی، متغیر در گذر زمان	استفاده شده به عنوان ابزاری برای منافع گروه‌ها در دستیابی به اهداف	ابزارگرایی

Source: Memory Politics, Identity and Conflict: Historical Memory as a Variable, p.14 (2018)

از سوی دیگر باید به این نکته توجه نمود که اسطوره‌ها، روایت‌ها و حافظه تاریخی کارکرد هویت‌بخشی خود را به اشکال سازنده و یا مخرب انجام می‌دهند. در بسیاری از موارد، حافظه جمعی یک گروه با رویکرد گزینشی و برجسته نمودن بخشی از وقایع تاریخی در مواجهه با دیگران، کارکرد هویت‌سازی خویش را به پیش می‌برد. در واقع

این امر، کارکرد منفی روایت‌ها و حافظه تاریخی در روابط گروه‌ها با یکدیگر است که می‌تواند در تداوم برخوردهای تاریخی میان آن‌ها تأثیرگذار باشد. بسیاری از اندیشمندان بر این باورند که روایت‌ها و حافظه تاریخی می‌توانند روند کنونی و آتی درگیری‌ها را مشخص نمایند. این دسته از اندیشمندان معتقدند که تفاسیر و روایت‌های متضاد از گذشته، همواره در مرکز کشمکش‌های قومی و ملی وجود داشته و حافظه تاریخی به عنوان روایتی اجتماعی توسط نخبگان سیاسی به عنوان ابزاری برای بسیج مردم در راستای دستیابی به اهداف خاص ایجاد و دستکاری می‌شود. حالت افراطی این نوع نگرش، نقش مهم حافظه تاریخی را به عنوان عنصر کلیدی در ساخت هویت ملی نادیده می‌گیرد. از سوی دیگر مطالعات موردی انجام شده نشان می‌دهد که از اروپا تا خاورمیانه، بسیاری از کشمکش‌های پایدار در تاریخ و حافظه طرفین درگیر ریشه داشته است (Jedlicki 1999; McBride 2001; Roudometof 2002; Wang 2018). بنابراین گاه روایت‌های تاریخی و اسطوره‌ها، سیاسی شده و به عاملی برای تشدید تنش‌ها میان گروه‌های رقیب تبدیل می‌شوند. اسطوره سیاسی ممکن است به عنوان روایتی از وقایع گذشته که اهمیتی ویژه برای حال و آینده دارد، ادراک شود. اسطوره، هویت‌های سیاسی را ایجاد و یا تقویت می‌کند و اقتدار را برای دارندگان قدرت به ارمغان می‌آورد. از طریق گفتمان سیاسی، اسطوره برای ایجاد حافظه جمعی به خدمت گرفته می‌شود که اعضای یک گروه را با اجداد و آیندگان آن‌ها در جهانی نمادین پیوند می‌زند و مشروعیت را برای نقش‌ها و نهادهای سیاسی فراهم می‌نماید (Sherlock, 2007: 3). در بسیاری از جوامع، مصالحه میان گروه‌های رقیب، با مانع اثرات روانشناختی خشونت که پایدار و ثابت هستند، مواجه می‌شود. چنین موانعی را می‌توان در طول سالیان در سخت‌تر شدن هویت‌ها و شدت گرایش‌ها در مقابل گروه‌های رقیب مشاهده نمود. نخبگان ملی‌گرا این قطب‌بندی‌ها را با ترویج روایت‌های یک طرفه در مورد کشمکش‌ها، جاودانه می‌کنند. در جایی که طرفین مناقشه، روایت‌های متضادی از قربانی شدن دارند؛ خصومت‌های پیشین به سختی به مصالحه منجر می‌شوند. بنابراین محققان بر این باورند که کشمکش‌های خشونت‌آمیز، روندهایی سیاسی و روانشناختی ایجاد می‌کنند که مانع از ایجاد مصالحه میان گروه‌ها می‌شود. طرفین درگیر تمایل به ارائه روایت‌های متضادی دارند تا به واسطه

آن‌ها بر قربانی شدن خود و گناه طرف دیگر تأکید نمایند. نخبگان برخی از حوادث تاریخی را مورد تأکید قرار داده و برخی دیگر را نادیده گرفته و آن‌ها را در روایت‌های معناداری ترکیب می‌کنند تا نوع خاصی از بازگویی گذشته ارائه دهند. زمانی که گذشته با بهره‌گیری از نمادهای رسمی، کتب درسی و رسانه مورد استفاده ابزاری قرار گیرد، این روایت‌ها با عموم مردم به اشتراک گذاشته می‌شود و کیفیتی می‌یابد که به راحتی نمی‌توان آن را به چالش کشید (Radnitz, 2015: 1-2). این امر در گذر زمان، روایت‌های موجود را متصل کرده و بر تشدید درگیری‌ها میان طرفین تأثیرگذار می‌باشد.

استوارت کافمن معتقد است که باید خشونت میان گروه‌های قومی را پیامد هویت این گروه‌ها - که وی آن را پیچیدگی‌های اسطوره‌ای - نمادین می‌خواند - دانست. این پیچیدگی‌ها، روایت‌های اسطوره شده‌ای از فرهنگ یک گروه قومی است. بنا به باور کافمن، وجود احساس دشمنی میان گروه‌های قومی پیامد این دسته از روایت‌ها و خشونت زاده چنین احساساتی می‌باشد. بر طبق تئوری سیاست‌های نمادین کافمن، اگر نمادها و اسطوره‌های قومی پذیرفته شده، دشمنی با گروه‌های دیگر را توجیه کند، مردم به نمادهای قومی واکنش نشان داده و برای جنگ با آن گروه‌ها بسیج می‌شوند. بنابراین اسطوره‌ها می‌توانند دشمنی را توجیه کنند. بر اساس تئوری کافمن، دلایل اصلی خشونت‌های قومی شدید، اسطوره‌های گروه است که خصومت‌ها و سیاست‌های ملی‌گرایانه بسیج توده‌ها را توجیه می‌کند. اسطوره‌های خصمانه، نمادهای احساسی تولید می‌کنند. این نمادها باعث ایجاد خصومت‌های جمعی شده و راه را برای خلق سیاست‌های افراطی از سوی نخبگان هموار می‌سازند (Kaufman 2001; 2006). برخی از اندیشمندان با این نظرات مخالف هستند. برای مثال فیرون و لیتین مخالف رویکرد فوق بوده و معتقدند که اسطوره‌ها و یا گفتمان‌های تاریخی نمی‌توانند عواقب سیاست‌های قومی را توضیح دهند (Fearon & Laitin, 2000); اما حقیقت این است که انگیزه‌هایی که از تاریخ بر می‌آید، نقش مهمی در بیش‌تر کشمکش‌های رخ داده داشته و در اکثر موارد، روند حل و فصل آن‌ها را سخت‌تر می‌کند (Jedlicki, 1999: 225). در

1. Stuart J. Kaufman
2. Symbolic Politics Theory
3. Fearon and Laitin

واقع باورهای تاریخی، روند کشمکش‌ها و توسعه آن را توضیح می‌دهند. محققان معتقدند که کشمکش‌های دیرین نقش مهمی در شکل‌گیری هویت گروه دارند. زمانی که به طور تاریخی میان گروه‌ها کشمکش وجود دارد؛ افراد یکدیگر را نه بر اساس ویژگی‌های فردی بلکه بر اساس وابستگی‌های گروهی مورد قضاوت قرار می‌دهند. بنابراین کشمکش می‌تواند به تولید و حفظ هویت اجتماعی کمک کند. در زمانی که حوادث ناراحت‌کننده بر هویت یک گروه تأثیر می‌گذارد، دشمنی‌ها از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود و هرچند نسل‌های آتی هرگز این حوادث را تجربه نکرده‌اند؛ اما در رنج و عذاب آن سهیم هستند (Wang, 2018: 14-17). در بسیاری از مواقع، زخم‌های تاریخی می‌توانند دوباره به بستری برای درگیری‌های سیاسی تبدیل شوند. بنابراین حافظه جمعی عاملی مهم در فرهنگ سیاسی جوامع به‌ویژه در ارتباط با سایر گروه‌ها محسوب می‌شود (Langenbacher & Shain, 2010: 13). بنابراین روایت‌ها و اسطوره‌ها، وجود خصومت میان گروه‌های قومی را توجیه می‌کنند و منجر به نگرش‌های خصمانه قدرتمندی در میان توده‌ها می‌شوند. این روایت‌های خصمانه، واژگانی نمادین ایجاد می‌کنند که نخبگان از آن‌ها به عنوان ابزاری برای بسیج توده‌ها بهره می‌گیرند (Kaufman, 2006: 48). اگر با این استدلال لیندا رادزیک که حافظه تاریخی، مسئولیتی جمعی در میان جوامع متخاصم ایجاد می‌کند (Radzik, 2014: 27) موافق باشیم؛ می‌توان نتیجه گرفت که حافظه تاریخی در گذر زمان روابط گروه‌ها و جوامع مختلف را در قالب‌ها و اشکال متعدد صورت‌بندی می‌کند و بسیاری از دشمنی‌های کنونی را می‌توان در این قالب درک نمود. بنابراین وقایع ناخوشایند مهم میان گروه‌ها نقش مهمی در موقعیت کنونی کشمکش‌های تاریخی ایفا می‌کنند.

۲. درگیری‌های قومی در قفقاز جنوبی؛ تأثیر اسطوره‌ها و روایت‌های تاریخی

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های منطقه قفقاز جنوبی، تکثر گروه‌های قومی و وجود برخوردهای دیرین و مداوم میان بسیاری از آن‌هاست. بسیاری از این تنش‌ها که با مفهوم سرزمین پیوند خورده‌اند، در حال حاضر بدون دستیابی به راه‌حلی مسالمت‌آمیز ادامه

دارند. در این بخش تلاش شده تا مهم‌ترین برخوردهای قومی - سرزمینی در این منطقه از منظر تأثیری که روایت‌های تاریخی و حافظه جمعی هر یک از گروه‌های قومی منطقه بر روند شکل‌گیری و تداوم آن‌ها داشته‌اند، مورد ارزیابی قرار گیرند.

۱-۲. مناقشه قره‌باغ

به‌طور کلی تاریخ منطقه قره‌باغ در دوران معاصر با درگیری میان ارمنه و آذری‌ها بر سر مالکیت تاریخی آن عجین شده است. از قرون وسطی به بعد و پیش از ادغام کامل در امپراتوری روسیه در ۱۸۱۳، ایالت قره‌باغ محلی برای منازعه میان امپراتوری‌های رقیب بود. ارمنه و آذری‌های ترک زبان در طول قرون متمادی، در شهرها و روستاهای قفقاز جنوبی در کنار یکدیگر زیسته بودند و تفاوت‌های قومی میان آن‌ها تنها از اواخر قرن نوزدهم از لحاظ سیاسی برجستگی یافت. پس از نفوذ نیروی ملی‌گرایی در این منطقه، برخوردهای خشونت‌بار میان ارمنه و آذری‌ها در جریان تحولات سیاسی در روسیه به ویژه در در سال‌های ۱۹۰۵ و ۱۹۱۸ بروز کرد و باعث ایجاد ذهنیتی منفی در میان طرفین شد. سرانجام تحت حکومت اتحاد شوروی، قره‌باغ به عنوان یک جمهوری خودمختار درون آذربایجان به رسمیت شناخته شد. با گذشت زمان و پس از وقوع اصلاحات عصر گورباچف در اواخر دهه ۱۹۸۰، جنبشی نوظهور در میان ارمنه‌ی قره‌باغ، شکل گرفت که از مسکو درخواست انتقال رسمی قره‌باغ به قلمرو ارمنستان را نمود؛ که این امر با مخالفت آذری‌ها روبرو شد. در نهایت با فروپاشی شوروی به تدریج این منازعه به جنگی تمام عیار تبدیل شد (Radnitz, 2015: 5). به طور کلی در دهه‌های گذشته ارمنه و آذری‌ها برای توجیه دعاوی سرزمینی خویش نسبت به سرزمین مادری خود که قره‌باغ جزء جدایی‌ناپذیر آن می‌باشد، دست به تاریخ‌سازی گسترده‌ای زده‌اند. در مورد درگیری ارمنه و آذری‌ها بر سر قره‌باغ می‌توان نقش مهم تفاسیر متضاد تاریخی و یا حتی اسطوره‌ها را مشاهده نمود (Garagozov 2006). هر چند فروپاشی اتحاد شوروی، نقطه عطفی در تشدید تلاش‌های آذری‌ها و ارمنه برای ارائه تفاسیر مورد نظر خود از وقایع تاریخی و ردیابی هویت ملی بر مبنای حافظه تاریخی آن‌ها بوده است (Garagozov 2012)؛ اما ریشه این گونه تاریخ‌سازی‌ها به قرون پیشین و به ویژه قرن نوزدهم

بازمی‌گردد. برای مثال بسیاری از روایت‌های قدیمی آذری در ارتباط با تاریخ قره‌باغ نگاشته شده‌اند؛ مانند کتاب نام قره‌باغ^۱ که در دهه ۱۸۴۰ توسط میرزا آدیگزال بیگ^۲ به زبان آذری نوشته شده و یا کتاب تاریخ قره‌باغ^۳ که توسط میرزا جمال جوانشیر قره‌باغی^۴ در سال ۱۸۴۷ نگاشته شده و نیز کتاب تاریخ خانات قره‌باغ^۵ که توسط احمد بیگ جوانشیر^۶ در سال ۱۸۸۳ نوشته شده است (Garagozov, 2008: 54-56). این آثار در پی رسمیت بخشیدن به تعلق داشتن منطقه قره‌باغ به آذری‌ها بوده‌اند. در مجموع آذری‌ها مدعی هستند که منطقه قره‌باغ در طول تاریخ ثبت شده، تحت حکومت آذری‌ها بوده است. به طور کلی مکاتب تاریخی در آذربایجان در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم بر این امر تأکید دارند که زبان‌های ترکی به‌طور اعم و زبان آذربایجانی به‌طور اخص در سراسر سرزمین‌هایی که امروزه آذربایجان نامیده می‌شود، خیلی پیش‌تر از قرون یازدهم و دوازدهم میلادی شیوع یافته است. تاریخ‌نگاران معاصر آذری استدلال می‌کنند که زبان‌های متعلق به خانواده ترکی در منطقه آسیای غربی در هزاره اول پیش از میلاد غالب بوده است. این گونه تاریخ‌نگاری‌ها که در قرن بیستم گسترش یافت، تلاش نخبگان ملی‌گرا برای ردیابی هویت آذری در اعصار کهن و استفاده ابزاری از آن در راستای پیشبرد پروژه ملت‌سازی در این قلمرو بوده است. محققان آذری چنین استدلال می‌کنند که آذربایجان وارث دولت آلبانیای قفقاز بوده که شامل قره‌باغ کوهستانی برای دوره‌هایی طولانی از زمان می‌شده است. این محققان بر این باورند که مردم آذربایجان از آلبانیایی‌های محلی برآمده‌اند که در هزاره اول پیش از میلاد ایرانی شده و با تازه‌واردان ترک‌زبانی که در طول هزاره اول پیش از میلاد به این منطقه وارد شدند، درهم آمیخته‌اند (Smith et al., 1998: 50-52). در حالی که محققان آذری، آلبانیایی‌ها را تبار آذربایجانی‌های امروزمین دانسته و همه تئوری‌ها در رابطه با ارمنی‌سازی آلبانیایی‌ها را رد می‌کنند، مورخان ارمنی، آلبانیایی‌ها را قبایلی وحشی می‌دانند که با گسترش فرهنگ متمدنانه ارمنی در منطقه، تحت تأثیر آن قرار گرفتند. محققان آذری هم‌چنین بر این

1. Garabag-Name
2. Mirza Adygezal bey
3. The History of Karabakh
4. Mirza Dzhamal Dzhevanshir of Karabakh
5. The History of the Karabakh Khanate
6. Akhmedbek Dzhevanshir

باورند که رابطه قومی قدرتمندی میان ترک‌ها و آلبانیایی‌ها وجود دارد. در واقع عنصر ترکی نقشی مهم در توسعه اجتماعی و فرهنگی آلبانیا در نیمه دوم هزاره اول داشته است. تهاجم اعراب و استقرار آن‌ها در آلبانیا در قرن هفتم باعث مسلمان شدن اکثریت آلبانیایی‌ها شد (Cornell, 2001: 50-51). آذری‌ها نیز گرویدن خود به دین اسلام را مربوط به این برهه از تاریخ می‌دانند. در واقع آذری‌ها با معرفی خود به عنوان آلبانیایی‌های قفقاز و پیوند خود به دین اسلام در قرن نوزدهم و قرن بیستم، دست به هویت‌سازی قومی گسترده‌ای زدند. از سوی دیگر برخی اسطوره‌سازان آذری ادعا می‌کنند که عناصری از فرهنگ یگانه آذری را در میان ساکنان عصر حجر در این کشور یافته‌اند. اما جریان اصلی روایت‌سازی آذری بر اولین مرحله ساخت دولت در قلمرو آذربایجان در قرن نهم پیش از میلاد و البته پیش از مهاجرت آرامنه به این منطقه تأکید دارد. این دست از روایت‌های تاریخی با ظهور پادشاهی آتروپاتن پس از ویرانی امپراتوری پارسی توسط اسکندر در اواخر قرن چهارم پیش از میلاد و در قلمرویی که اکنون آذربایجان ایران قرار دارد، ادامه می‌یابد. تاریخ‌سازان آذری بر این باورند که زبانی که در قلمرو پادشاهی آتروپاتن رواج داشته است، به زبان آذری شباهت داشته است. مهم‌تر از این مسئله، تأکید اسطوره‌شناسی آذری بر وجود تبار مشترک آذری‌ها با آلبانیایی‌های قفقاز است. اسطوره‌های آذری بر این باورند که آلبانیایی‌ها توسط گروه‌های ترکی جذب شده‌اند و به همین دلیل آذربایجانی‌های کنونی، نوادگان آلبانیایی‌ها محسوب می‌شوند. در کنار این مسائل، آذربایجانی‌ها ادعای تاریخی خود را عمدتاً به قره‌باغ پیوند می‌دهند و بر این باورند که مرزهای اجرایی این منطقه معمولاً تحت حکومت آذری‌ها و در محدوده آذربایجان کنونی قرار داشته است. در واقع حتی پیش از سال ۱۹۸۷ آذری‌ها ادعای تاریخی خود بر قره‌باغ را در راستای مقابله با آرامنه ابراز می‌داشتند. آن‌ها هم‌چنین بر این باورند که آلبانیا یک کلیسای مستقل و خودمختار داشته است؛ در صورتی که آرامنه مدعی‌اند که کلیسای آلبانیایی بخشی از کلیسای ارمنی بوده است. هم‌چنین برخی از نویسندگان آذری در تقابل با نویسندگان ارمنی معتقدند که شهر شوشا در قرن نوزدهم مرکز فرهنگ آذربایجانی‌ها بوده است (Kaufman, 2001: 56-57).

1. Kingdom of Atropatene
2. Shusha

برخلاف سنت تاریخ‌نگاری آذری که بیش‌تر مربوط به قرون هجدهم و نوزدهم است، سنت تاریخ‌نگاری ارمنی قدمتی دیرین داشته و با روایت‌های تاریخی بسیاری مجهز شده است. در میان روایت‌های تاریخی ارمنی، آثار سه نویسنده برجسته یعنی آگاتنگلوس، موزس خوراناتسی^۱ و اگیشه^۲ نقش مهمی در نگهداشت سنت ارمنی و ایجاد حافظه جمعی در میان ارمنه داشته است (Garagozov, 2008: 64-65). به‌طور کلی محققان ارمنی در تقابل با آذری‌ها، ریشه هویت قومی ارمنی را در گذشته‌های دور ردیابی می‌کنند. گونه‌های معاصر قوم‌شناسی ارمنی استدلال می‌کنند که حکومت هایاسا^۳ نقشی محوری در شکل‌گیری هویت معاصر ارمنی داشته است. تاریخ‌نگاران ارمنی هایاسا را با نام ارمنی هایاستان^۴ در ارتباط می‌دانند و معتقدند هایاسا حکومتی قدیمی بوده که توسط ارمنه در نیمه هزاره دوم پیش از میلاد شکل گرفته است (Smith et al., 1998: 51). ارمنه برخوردار از سنت دیرین دولت‌بودگی، زبان و مذهب را از جمله عوامل هویت بخش قومی خود می‌دانند و به این دلیل که خود را اولین ملتی می‌دانند که در سال ۳۰۱ میلادی، مسیحیت را به‌عنوان دین دولتی برگزید، به خود افتخار می‌کنند (Ishkanian, 2008: 4). از سوی دیگر ارمنه نیز معتقدند که قره‌باغ محل اقامت ارمنه و بخشی از پادشاهی بزرگ ارمنی در اوایل قرن چهارم پیش از میلاد بوده است. با این حال شواهد موجود نشان می‌دهد که ادغام این منطقه در قلمرو تحت کنترل ارمنه تنها از زمان پادشاه تیگران بزرگ^۵ اتفاق افتاده است. بنابراین بر اساس سنت تاریخ‌نگاری ارمنی، منطقه قره‌باغ به عنوان بخشی از دولت بزرگ‌تر ارمنستان در میانه قرن دوم پیش از میلاد تا سال ۳۸۷ میلادی شکل گرفت. در سال ۳۸۷ م، ارمنستان میان بیزانسی‌ها و ساسانی‌ها تقسیم گردید. در این زمان سرنوشت قره‌باغ مورد ابهام می‌باشد. پس از سال ۴۲۸ م قره‌باغ تحت نفوذ ایرانیان، اعراب، سلجوقیان، مغول‌ها، ترک‌ها، مجدداً ایرانیان و در نهایت روس‌ها بوده است. با این حال، برجسته‌ترین آن‌ها ایرانیان و روس‌ها بوده‌اند؛ چرا که این دو امپراتوری بیش‌ترین تأثیر را بر توسعه آتی این منطقه از نظر سرزمینی،

1. Agathangelos
2. Moses Khorenats'i
3. Egishe
4. Hayasa
5. Hayastan
6. King Tigran the Great

جمعیتی و سیاسی داشته‌اند. این منطقه تا زمان حمله اعراب، از خودمختاری برخوردار بود، با آن‌که بیش‌تر منطقه ماورای قفقاز تا اواخر قرن نهم تحت حکومت اعراب درآمدند. منابع ارمنی ادعا می‌کنند که از این زمان به بعد منطقه قره‌باغ کوهستانی بخشی از ارمنستان بوده است. تا میانه قرن هجدهم، کشمکش‌های داخلی میان خاندان‌های حاکم، وضعیت نخبگان محلی ارمنی در قره‌باغ را متزلزل نمود. این امر باعث شد تا این منطقه از کنترل ارامنه خارج شده و یک حاکم ترک، یک پادشاهی نیمه مستقل به نام خانات قره‌باغ در شوشا ایجاد کند. در سال‌های اولیه قرن نوزدهم، روسیه تلاش نمود تا نفوذ خود را بر خانات گسترش دهد و قره‌باغ یکی از اولین خاناتی بود که سلطه روسیه را پذیرفت. اگرچه قیام‌هایی علیه حکومت روسیه رخ داد، اما تلاش‌های روسیه باعث غلبه بر تعدادی از خانات منطقه در میانه سال‌های ۱۸۰۶ تا ۱۸۰۹ و در نهایت جنگ اول ایران و روسیه در ۱۳-۱۸۱۲ شد. معاهده گلستان که در پایان این جنگ امضا شد، به طور رسمی باعث انتقال کنترل اسمی ایران بر قره‌باغ به حکومت روسیه شد. تنها ده سال بعد قیام جدیدی در قره‌باغ و تعدادی از خانات بر علیه روسیه شکل گرفت. این جنبش‌ها از سوی ایران حمایت و در نهایت منجر به جنگ دوم ایران و روس و امضای معاهده ترکمانچای در سال ۱۸۲۸ شد. از این زمان به بعد روسیه شروع به تغییر بافت جمعیتی قره‌باغ نمود؛ بدین صورت که تعداد زیادی از ارامنه، ایران و سرزمین‌های عثمانی را ترک گفته و در قفقاز روسیه ساکن شدند و همچنین تعداد بسیاری از مسلمانان، قفقاز جنوبی را برای سکونت در سرزمین‌های تحت کنترل ایران و عثمانی ترک نمودند. بر اساس این سیاست‌ها، به تدریج بافت جمعیتی قره‌باغ به نفع ارامنه تغییر کرد (Cornell, 2001: 48-54).

ضمیمه شدن قره‌باغ از ایران به روسیه، رخدادی مهم در توسعه کشمکش میان ارامنه و آذری‌ها محسوب می‌شود. در زمان تصرف این منطقه توسط روس‌ها، جمعیت قره‌باغ بیش‌تر ارمنی بودند. پس از آن تقسیمات اداری جدیدی توسط روس‌ها تحمیل شد که مرزهای جغرافیایی و تاریخی جوامع قومی به ویژه ارامنه و آذری‌ها را نادیده گرفت و تبدیل به عامل ابتدایی در درگیری قومی در نیمه دوم قرن نوزدهم در این منطقه شد.

1.

Karabakh khanate

(Geukjian, 2012: 37-38). در دوران تزارها برخوردهای قومی میان آذربایجانی‌ها و ارامنه اوج گرفت. به تدریج تحولات سیاسی رخ داده در روسیه، اثرات خود را بر سرنوشت این دو گروه قومی و نیز منطقه قره‌باغ اعمال نمود. تنش‌های ناشی از انقلاب روسیه در سال ۱۹۰۵ خیلی زود در سراسر قفقاز جنوبی منتشر شد و اثرات آن در باکو، نخجوان، ایروان و سپس در شوشا یعنی جایی که اولین شورش‌های بین قومی در آن رخ داد، گسترش یافت و باعث کشته شدن تعداد بسیاری از دو گروه آذری و ارمنی شد. خشونت‌ها دوباره در تابستان ۱۹۰۶ در میان جوامع روستایی ارمنی و آذری قره‌باغ تشدید شد. این امر باعث شد تا شهر شوشا به دو قسمت ارمنی‌نشین بالای شهر و آذری‌نشین پایین شهر تقسیم گردد. حوادث رخ داده در طول سال‌های انقلاب اول روسیه، اهمیتی حیاتی در گسترش کشمکش‌های آتی میان ارامنه و آذری‌ها داشت (Cornell, 2001: 55-56). پس از وقوع انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، ارامنه قره‌باغ دست به اقداماتی برای الحاق این منطقه به ارمنستان زدند که این امر باعث بروز برخوردهایی میان ارامنه و آذری‌ها شد. در واقع از اواسط قرن نوزدهم اولین برخورد میان طرفین آغاز شد. این برخوردها در سال‌های ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۸ و نیز در سال‌های بعد به صورت خشونت‌باری ادامه یافت؛ تا این‌که سرانجام در دوران حکومت شوروی، قره‌باغ به منطقه‌ای خودمختار در داخل جمهوری آذربایجان تبدیل شد. بنابراین کشمکش قومی-سرزمینی میان ارمنستان و آذربایجان از ابتدای دوران شوروی توسعه بیش‌تری یافت (Geukjian, 2012: 8) و هم‌زمان با پایان عصر شوروی به جنگی تمام‌عیار تبدیل شد. بنابراین نزاع بر سر منطقه قره‌باغ، بخش مهمی از تاریخ پر فراز و نشیب روابط میان ارامنه و آذری‌ها را شکل داده است؛ اما روایت‌های تاریخی ارامنه در برخورد با آذری‌ها تنها مربوط به تاریخ منطقه قره‌باغ نبوده و ابعاد گسترده‌تری را شامل می‌شود. روایت تاریخی ارامنه در تقابل با آذری‌ها این است که ریشه ارامنه به هایک 'نواده بزرگ نوح می‌رسد. اندیشمند معروف رافائل ایشخانیان نیز بر این باور است که ارامنه بومیان فلات ارمنستان بوده‌اند که از هزاره چهارم پیش از میلاد در این منطقه سکونت داشته‌اند. چنین

ادعایی در رمان‌های ملی‌گرایانه افرادی مانند سرو خانزاتیان^۱ که در دهه ۱۹۷۰ انتشار می‌یافت، برجسته‌تر شد. بیش‌تر روایت‌های تاریخی ارامنه، پادشاهی باستانی اورارتو^۲ را پادشاهی پیشرو ارامنه دانسته و بر مهاجرت ارامنه به این منطقه در قرن ششم پیش از میلاد تأکید دارند. بر این اساس ارامنه بر این باورند که سکونت دیرین آن‌ها در مناطقی مانند قره‌باغ و نخجوان، به آن‌ها حق مالکیت این مناطق را صرف‌نظر از قومیت سکنه کنونی آن می‌دهد. ارامنه ادعای خود بر قره‌باغ را با این استدلال که آلبانیایی‌های مسیحی بومی در قرون وسطی ارمنی شده و در این سال‌ها قره‌باغ با صدها آثار معماری ارمنی مزین شده است، تقویت کرده‌اند. قره‌باغ برای ارامنه ارزش نمادین بسیاری دارد؛ زیرا آن را تنها منطقه متعلق به ارامنه می‌دانند که خودمختاری خود را در سراسر سال‌های تاریک زوال ارمنستان حفظ نموده و همچنین پس از تقسیم سرزمین‌های ارمنی میان روسیه و ایران در قرن شانزدهم، این منطقه یکی از مناطقی بوده که تحت سلطه پادشاهی‌های ارمنی قرار گرفته است. بنابراین، این منطقه نمادی برای اتحاد قوم ارمنی محسوب می‌شود. محققانی مانند ایشخانیان حتی از این همه فراتر رفته و چنین بیان می‌دارد که زبان ارمنی پیش از این‌ها در آسیای صغیر در هزاره سوم و حتی چهارم پیش از میلاد وجود داشته است. به عبارت دیگر، ارامنه تنها ساکنان حقیقی فلات ارمنی می‌باشند. در واقع بسیاری از این تاریخ‌دانان به دنبال به حداقل رساندن میزان استقرار ترک‌ها در ارمنستان تاریخی و به‌ویژه در قره‌باغ هستند. در مقابل آذری‌ها نیز قره‌باغ را مکانی می‌دانند که در آن هویت مدرن آذری‌ها تحت حکومت خانات مسلمان ظهور نمود (Smith et al., 1998: 52-53). از سوی دیگر، ارامنه ظهور قدرت خود را مربوط به پادشاه تیگران بزرگ دانسته و دوران آن را آغاز حقیقی داستان خود می‌انگارند. فصل دیگر در این داستان به اوایل قرن چهارم و به زمانی باز می‌گردد که ارامنه تبدیل به اولین ملتی شدند که به مسیحیت گرویدند. یکی دیگر از مواردی که به نمادی برای هویت‌بخشی به ارامنه تبدیل شده، مسئله نسل‌کشی ارامنه توسط ترکان عثمانی در سال ۱۹۱۵ است. پس از نسل‌کشی ارامنه، به تدریج تصور از خود به عنوان شهید و تصور از ترکان به عنوان قربانی‌کننده تقویت شد. بر اساس دانشنامه بزرگ شوروی، غلبه بر

1. Sero Khanzatian
2. Urartu

ارمنستان توسط گروه‌های ترک‌زبان یعنی سلجوقیان در قرن یازدهم و دولت قره‌قویونلو در قرن پانزدهم منجر به نابودی گسترده آرامنه شد (Kaufman, 2001: 52-54). این امر یافتن ردپای تاریخی شکل‌گیری تدریجی حافظه تاریخی آرامنه و برخوردهای قومی میان آرامنه و آذری‌ها می‌باشد. این گرایش‌های ضد آذری به تدریج در بیان سیاسی آرامنه تکرار و تقویت شده و در برخوردهای قومی معاصر به طرز خشونت‌باری جلوه‌گر شده است. همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد، در دهه‌های گذشته جریان مشابهی نیز از سوی محققان و نخبگان آذری علیه آرامنه صورت گرفته است.

۲-۲. درگیری‌های قومی در گرجستان

همانند مورد قره‌باغ، تاریخ‌سازی و روایت‌های متفاوت تاریخی در برخوردهای قومی در گرجستان به‌ویژه در روابط میان گرجی‌ها با آبخازها و اوست‌ها نیز برجسته بوده است. البته بخش زیادی از درگیری میان گرجی‌ها، آبخازها و اوست‌ها به حافظه تاریخی موجود از روس‌ها در میان گرجی‌ها نیز ارتباط داشته است (Shavtvaladze, 2018: 45; Kovtiak 2018). باید گفت که روایت‌های تاریخی گرجی مجموعه‌ای از آثار با عنوان تاریخ گرجستان است که بیش‌تر در مورد زندگی معروف‌ترین پادشاهان گرجی است. این مجموعه که فرم نهایی خود را در قرن هجدهم به دست آورد، شامل متونی تاریخی است که توسط نویسندگان مختلف نوشته شده است. از جمله کتبی که در این مجموعه نگاشته شده می‌توان به کتاب *زندگی پادشاهان کارتلی* نوشته لئونتی مرولی^۱ اشاره کرد (Garagozov, 2008: 58). اما پیوند این دسته از آثار با هویت ملی گرجی با گسترش نیروی ملی‌گرایی و از قرن نوزدهم به بعد رخ داد. به طور کلی از دهه ۱۸۵۰، رهبران روشنفکر گرجی نگران هویت ملی و بقای فرهنگی بودند. آن‌ها شروع به مطالعاتی در زمینه گذشته کشور خود کردند و با انتشار روزنامه‌های عمومی و توسعه ادبیات ملی، سیاست‌های روسی‌سازی را ختشی کرده (Natsvlishvili, 2015: 78) و در راستای هویت‌سازی حرکت نمودند. اسطوره‌شناسی ملی گرجی با ادعایی مبنی بر این‌که از

1. Kartlis Tskhovreba
The Lives of the Kings of Kartli
2.
3. Leonti Mroveli

هزاره دوم پیش از میلاد، ماورای قفقاز غربی تحت سلطه یک فرهنگ متمایز به نام فرهنگ کارتولی^۱ بوده است، آغاز می‌شود. بنابراین پادشاهی کولخیس^۲ که از قرن ششم تا قرن اول پیش از میلاد وجود داشته به عنوان اولین دولت گرجی مورد شناسایی قرار گرفته است. دولت جانشین کولخیس، پادشاهی ایگریسی^۳ است که بر گرجستان غربی شامل آبخازیا از قرن دوم تا ششم میلادی حکومت می‌کرده است. یکی دیگر از وقایع حیاتی در اسطوره‌شناسی گرجی، تغییر کیش کارتلی و ایگریسی به ایمان مسیحی توسط سنت نینو^۴ در قرن چهارم میلادی و تبدیل گرجستان به سنگر مسیحیت در منطقه می‌باشد. پس از آن، اسطوره‌شناسی گرجی بر دوره طلایی اتحاد گرجی که در سال ۱۰۰۸ آغاز شد، تأکید می‌کند. داویت سازنده^۵ همه گرجستان مدرن و اطراف آن را متحد کرد. تحت حکومت جانشین داویت یعنی ملکه تامار^۶ گرجستان به برتری نظامی در شرق نزدیک و نیز به بزرگ‌ترین افتخارات فرهنگی خود از جمله شکل‌گیری اشعار حماسی روستاوی^۷ دست یافت (Kaufman, 2001: 91). بنابراین در سال‌های اخیر جریان قدرتمندی از تاریخ‌سازی در میان مورخان و نخبگان گرجی شکل گرفته و تلاش داشته تا برداشت خود از واقعیت‌ها را حقیقی جلوه دهد. به‌عنوان مثال، تیموراز میکلاдзе^۸ مورخ گرجی معتقد است که پادشاهی قدرتمند کولخیس در گرجستان غربی در میانه هزاره دوم قبل از میلاد شکل گرفت (پادشاهی کولخیس بعدها با اتحاد با پادشاهی گرجستان شرقی یا ایبریا، نقش مهمی در توسعه دولت و ملت گرجی ایفا نمود). وی بر این باور است که کولخیس توسط حکام مستقل اداره شده و دارای شهرهای بزرگ و توسعه‌یافته بوده است. میکلاдзе هم‌چنین استدلال می‌کند که شهر باستانی دیوسکوریا^۹ یا همان سوخومی پایتخت آبخازیا در ابتدا یکی از شهرهای پادشاهی کولخیس بوده است. بنابراین وی بر این باور است که دولت گرجی به طور

1. Kartvelian
2. The kingdom of Colchis
3. Kingdom of Egrisi
4. St. Nino
5. David the Builder
6. Queen Tamar
7. Rustaveli
8. Teimuraz Mikeladze
9. Dioscurias

مستقیم به واسطه پادشاهی کولخیس که به صورت کاملاً مستقل برای مدت دو هزار سال (از قرن دوازدهم پیش از میلاد تا قرن ششم میلادی) در این سرزمین باقی مانده، توسعه یافته است. از دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ بسیاری از محققان گرجی این روایت را حقیقتی غیرقابل انکار تلقی نموده‌اند.

از سوی دیگر، بخش دیگری از روند تاریخ‌سازی گرجی در رابطه با دو گروه قومی آبخاز و اوست صورت پذیرفته است. اسطوره‌شناسی گرجی در مورد آبخازیا بر این باور است که آبخازیا به طور تاریخی همواره بخشی از گرجستان بوده و بر این امر تأکید می‌کند که در اولین هزاره پیش از میلاد، آبخازیا بخشی از پادشاهی کولخیس بوده است. تبعیت آبخازیا از پادشاهی ایگریسی این ادعا را تقویت می‌کند. گرجی‌ها هم‌چنین پادشاهی آبخازی در قرن یازدهم را به عنوان یک پادشاهی گرجی می‌دانند. از این رو محققان گرجی، پادشاهان آبخازی را از لحاظ فرهنگی و سیاسی، گرجی می‌دانند. نسخه افراطی‌تر دعاوی اسطوره‌شناسی گرجی چنین بیان می‌کند که آبخازی‌های باستان در حقیقت جزو قبایل گرجی بوده‌اند که اجداد آبخازهای معاصر هستند که تنها در قرن هفدهم از قفقاز شمالی وارد آبخازیا شده‌اند (Kaufman, 2001: 92). البته باید گفت که زبان گرجی و آبخازی با یکدیگر متفاوت است؛ زبان گرجی به خانواده زبانی جنوبی قفقاز یا کارتولی و زبان آبخازی به خانواده زبانی شمال غربی قفقاز تعلق دارند (Hewitt, 2014: 291). به هر روی، در طول دهه‌های اخیر گرایش در میان محققان گرجی ایجاد شده که بر اساس آن استدلال می‌شود که جمعیت باستانی کولخیس شامل آنچه امروزه آبخازیا نامیده می‌شود، به طور کامل از قبایل گرجی تشکیل شده‌اند. تا دهه ۱۹۸۰ قرائت قوم‌مدارانه به تدریج در برنامه‌های آموزشی و رسانه‌های جمعی گرجستان تسلط یافت. این استدلال که در گذشته‌های دور، تنها کولخیزی‌ها در دیوسکوریا یا همان سوخومی زندگی می‌کردند، ابتدا توسط فیلسوف گرجی پاول اینگوروکوا بیان شد و سپس توسط میکلاوزه توسعه یافت. هم‌چنین مورخ معاصر گرجی ماریام لردکیپانیدزه^۲ نیز چنین استدلال کرده که تنها گرجی‌ها، ساکنان بومی کولخیس بوده و اجداد آبخازهای امروزی بعدها وارد این قلمرو شدند. وی معتقد است که باید میان آبخازهای محلی

1. Pavle Ingorokva
2. Mariam Lordkipanidze

باستانی در این قلمرو با آپسوا که بعدها وارد این سرزمین شده و ریشه آبخازهای مدرن محسوب می‌شوند، تمایز قائل شد. وی معتقد است که اجداد آبخازهای معاصر تنها در قرن هفدهم میلادی وارد آبخازیای کنونی شدند. بر پایه این نظریات، وی چنین استدلال می‌کند که گرجی‌ها نه تنها سکنه بومی آبخازیا بلکه اکثریت قومی مسلط در این منطقه از زمان‌های قدیم بوده‌اند. یکی دیگر از مورخان گرجی معتقد است که قبایل گرجی تا حدود سال ۱۰۰۰ پیش از میلاد در این منطقه به ایجاد کشور دست زده‌اند. بیش‌تر تاریخ‌دانان معتقدند که برخی از انواع پادشاهی‌های گرجی در طول قرون چهارم و پنجم پیش از میلاد وجود داشته‌اند. برای مثال در پایان هزاره اول میلادی باگرات سوم از خاندان باگراتیونی یک پادشاهی متحد از شرق و غرب گرجستان را که پایتخت آن در کوتایسی^۳ بود، ایجاد کرد (Gahrton, 2010: 34-35).

در مقابل، نویسندگان و مورخان آبخازی این اقدامات را در راستای سیاست یکسان‌سازی دولت مرکزی تفسیر کرده‌اند. طبق استدلال این دسته از نویسندگان، اجداد مردم آبخازی، سکنه حقیقی تمام شمال شرق آسیای صغیر و نیز جنوب غرب ماورای قفقاز بوده‌اند. آن‌ها بر این باورند که کارتلی‌ها یا همان گرجی‌ها که بعدها وارد این ناحیه شدند، گروه‌های آبخازی را به زور به سمت ماورای قفقاز غربی راندند (Smith et al., 1998: 54-55). به‌طور کلی این دسته از روایت‌ها بر اساس شناساندن خود از طریق معرفی و محکوم کردن دیگری (گرجی‌ها) ارائه شده‌اند (Khutsishvili, 2018: 70). آبخازها شروع جریان تاریخ‌سازی گرجی در این منطقه را در دوران حکومت استالین می‌دانند و معتقدند که ژوزف استالین و لاورنتی بریا^۴ در راستای گرجی‌سازی منطقه از طریق مهاجرت گرجی‌ها، تحمیل الفبای گرجی برای نوشتن و تحمیل مدارس گرجی تلاش فراوان کردند. حقیقت نیز چنین است که در دهه ۱۹۳۰ و در دوران استالین، جریان گرجی‌سازی در گرجستان با بستن مدارس زبان‌های محلی در آبخازیا و اوستیای جنوبی احیا شد. پس از مرگ استالین، واکنش‌ها نسبت به این مسئله باعث تقویت

1. Apsua
2. Bagrat III
3. Kutaisi
4. Joseph Stalin
5. Lavrentiy Beria
6. Georgianize

موقعیت زبان‌های اقلیت به ضرر زبان گرجی شد. اما دوباره در سال ۱۹۵۴، الفبای سیریلیک در آبخازیا و اوستیای جنوبی برقرار شد. شکایت‌ها علیه تبعیض زبانی در گرجستان در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ دوباره تکرار گردید؛ اما نتیجه‌ای در بر نداشت. به‌عنوان مثال در سال ۱۹۸۹، پارلمان اوستیا پس از اتخاذ برنامه زبان گرجی از سوی دولت گرجستان، زبان اوستیایی را به‌عنوان زبان رسمی اوستیای جنوبی انتخاب کرده و خواستار ارتقای وضعیت اوستیا به یک جمهوری خودمختار از سوی مسکو شد. البته تفلیس این درخواست را رد کرد و مسکو نیز توجهی به این خواسته نکرد (Nodia, 2016: 18). بنابراین در طول دوران شوروی جریان گرجی‌سازی به ویژه در دو منطقه آبخازیا و اوستیای جنوبی در تشدید مناقشات این مناطق با دولت مرکزی و بروز جنگ در سال‌های پس از استقلال در میان طرفین تأثیر بسزایی داشت.

در واکنش به روایت‌های تاریخی گرجی، محققان آبخازی و اوستی نیز در دهه‌های گذشته روایت‌های متفاوتی از وقایع تاریخی ارائه داده‌اند. اسطوره‌شناسی ملی آبخازی از این دیدگاه که آبخازها ساکنان بومی این منطقه بوده و میراث زبانی آن‌ها مربوط به هوری‌ها و هیتی‌های آساکن در خاورمیانه در هزاره دوم و سوم پیش از میلاد است، آغاز می‌شود. این اسطوره‌شناسی، ریشه‌های سیاسی آبخازها را به تعدادی از شاهزاده‌نشین‌هایی که در قرن اول پیش از میلاد ظهور کردند و بعدها در قرن هشتم درون آبخازیای متحد توسعه یافتند، می‌رساند. اسطوره‌شناسی آبخازی بر این باور است که متحدکنندگان گرجستان در اصل جزو یک خاندان پادشاهی آبخازی بوده‌اند و حتی ملکه تامار نام پسر خود گنورگی دوم را لاشا گذاشت که نامی آبخازی و به معنای درخشان است. ملی‌گرایان آبخازی سپس ادعا می‌کنند که آبخازیا استقلال خود را تحت دودمان پادشاهی شروانشیدزه در قرن هفدهم دوباره به‌دست آورد و از این زمان خودمختاری خود را حفظ کرد تا این‌که در سال ۱۸۱۰ با روسیه متحد شد. حادثه نمادین دیگر مربوط به واقعه‌ای است که آبخازها از آن با عنوان مهاجیرستویاد می‌کنند

1. Hurrians
2. Hattians
3. Georgii the second
4. Lasha
5. Shervashidze dynasty
6. Mohajirstvo

که طبق برآورد شوروی در حدود ۳۲ تا ۷۸ هزار آبخازی در سال ۱۸۷۷ به دنبال قیام آبخازها، از منطقه خود رانده شدند. یک منبع آبخازی بر این امر تأکید می‌کند که تعداد کل تبعیدی‌ها در طول چندین دهه در حدود ۱۰۰ هزار نفر بوده و از این حادثه به عنوان واقعه‌ای غم‌بار یاد می‌کند. پس از این حادثه، مهاجرانی از سایر گروه‌های قومی در بهترین سرزمین‌های آبخازی ساکن می‌شوند. حادثه غم‌انگیز دیگر از دید آبخازها پس از انقلاب روسیه رخ داده است. پس از آن‌که آبخازها در سال ۱۹۱۸ سرکوب شدند، منشویک‌ها رژیم ترور سفید را برقرار کردند که بدون در نظر گرفتن حقوقی برای آبخازها، سیاست اسکان گرجی‌های بیش‌تر در آبخازیا را دنبال می‌نمود. حکومت و پرچم منشویکی تبدیل به نماد استعمارگری و وحشی‌گری گرجی‌ها شد. بر اساس اسطوره‌شناسی آبخازی، آبخازیا در سال ۱۹۳۱ به دلیل دسیسه استالین و بریا تابع گرجستان شد. از این زمان به بعد تدریس به زبان آبخازی ممنوع و مهاجرت گرجی‌ها و سایر اقوام دیگر به این منطقه تسریع شد (Kaufman, 2001: 95-96). بنابراین اسطوره‌شناسی آبخازی معتقد است که آبخازها ساکنان حقیقی این منطقه بوده‌اند و طی سالیان متمادی توسط روس‌ها و گرجی‌ها مورد آزار قرار گرفته‌اند. این امر به تدریج نحوه نگرش آبخازها نسبت به گرجی‌ها را شکل داده و در توسعه درگیری‌ها میان این دو گروه قومی در سال‌های پس از فروپاشی اتحاد شوروی مؤثر بوده است. از سوی دیگر در سال‌های اخیر شکل‌گیری روایت‌هایی از روابط گرجی‌ها و آبخازها در سال‌های پس از استقلال در میان نسل جوان آبخازی نشان دهنده قدرت جریان روایت‌سازی برای برجسته کردن عناصر قومی است؛ به طوری‌که امروزه برای جوانان آبخازی روایت پیروزی در جنگ دهه ۱۹۹۰ با گرجی‌ها و دستیابی به استقلال تبدیل به عاملی مهم در تقویت اتحاد میان آن‌ها شده است (Khutsishvili, 2018: 75).

از سوی دیگر نقش اسطوره‌های تاریخی در کشمکش‌های قومی اوستیایی-گرجی توسط نویسندگان اوست نیز مورد تأکید قرار گرفته است. اسطوره‌شناسی اوستیایی، اجداد اوستیایی‌ها را به اولین ایرانیان منطقه قفقاز یعنی اسکیتیان‌های امی‌رساند. اوستیایی‌ها هم‌چنین نسب خود را به سارمتی‌ها و سلسله پادشاهی آلان در قفقاز شمالی

1. Scythians
2. Sarmatians

نیز می‌رسانند. رساله چاپ شده توسط یوری گوگلویتی^۱ وزیر خارجه اوستیای جنوبی در اواخر دهه ۱۹۹۰، اولین حضور نظامی اوستیایی‌ها در منطقه را در اوایل قرن هفدهم ردیابی می‌کند. اوستیایی‌ها بر داشتن خودمختاری و وجود کشمکش میان خود و پادشاهان گرجی در قرن هجدهم تأکید دارند. اسطوره‌شناسی اوستیایی بر این باور است که نام اوستیای جنوبی مربوط به این دوره تاریخی است نه مربوط به قرن نوزدهم و یا پس از تهاجم بلشویک‌ها، آن گونه که گرجی‌ها ادعا می‌کنند. اوستیایی‌ها نیز همانند آبخازها خاطرات تاریخی منفی از حکومت منشویکی گرجی دارند. آن‌ها به ویژه بر سرکوب خونین شورش خود در سال ۱۹۲۰ تأکید دارند و پرچم منشویکی را نمادی از حکومت ملی‌گرایانه افراطی گرجی می‌دانند (Kaufman, 2001: 97-98). وجود روایت‌های متضاد از تاریخ منطقه اوستیا نیز از جمله موارد مهم در تعارض قومی میان گرجی‌ها و اوستیایی‌ها بوده است. به طور کلی منطقه خودمختار اوستیای جنوبی توسط بلشویک‌ها در سال ۱۹۲۲ و در قلمرو شیدا کارتلی^۲ از ایالت‌های مرکزی گرجستان تاریخی ایجاد شد. نویسندگان گرجی استدلال می‌کنند که این هدیه در ازای کمک‌های اوستیایی‌ها در جنگ علیه منشویک‌های گرجستان به آن‌ها اعطا شد. این روایت تا حدودی با واقعیت‌های تاریخی هماهنگی دارد؛ چراکه به طور کلی بنیان سیاست در اوستیای جنوبی از زمان انقلاب اکتبر، طرفداری از بلشویک‌ها بود و گرایش ضد گرجی داشت. اوستیایی‌ها تباری ایرانی داشته و از این رو از نظر قومی از گرجی‌ها متفاوت می‌باشند. روایت اوست‌ها از شکل‌گیری اوستیای جنوبی چنین است که اندک زمانی پس از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، رهبران اوستیای جنوبی تمایل خود برای متحد شدن با اوستیای شمالی در روسیه را ابراز داشتند. این موضوع با مخالفت تفلیس روبرو شد. در میانه سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱، حکومت منشویکی گرجستان، شورش بلشویکی اوست‌ها را با خشونت سرکوب کرد. اما در ۲۰ آوریل ۱۹۲۲ استان خودمختار اوستیای جنوبی توسط دولت مرکزی مسکو در درون گرجستان تشکیل شد (Hille, 2010: 112). در مقابل، نسخه گرجی از این رویداد بیان می‌دارد که ایجاد استان خودمختار اوستیای جنوبی ابتکاری به نفع جدایی‌طلبان محلی بوده؛ چراکه این قلمرو، پیش از آن هرگز یک

1. Yuri Gogluyti
2. Shida Kartli

واحد متمایز اداری هم نبوده؛ چه رسد به این که یک شخصیت سیاسی مستقل داشته باشد. از سوی دیگر نویسندگان گرجی هم چنین معتقدند که گرجی‌ها ساکنان اصلی این منطقه بوده‌اند؛ در حالی که اولین گروه‌های اوستیایی تنها پس از اواخر قرن سیزدهم میلادی وارد این منطقه شده‌اند و جوامع بزرگ اوستیایی در گرجستان شمالی تنها در سال‌های مابین دو قرن هفدهم و هجدهم میلادی و شاید کمی زودتر در قرون پانزدهم و شانزدهم میلادی در این منطقه ایجاد شده‌اند. در واقع روابط داویت سازنده با اوست‌ها خلاصه نحوه نگرش گرجی‌ها به آن‌ها است: اوست‌ها مردمی از قفقاز شمالی بودند و گرجی‌ها با آن‌ها روابط خوبی داشتند و اوست‌ها تابع گرجستان بودند. اوستیایی‌ها که در قرن سیزدهم گرجستان را مورد تهاجم قرار دادند، در قرن چهاردهم از این منطقه اخراج شدند؛ بنابراین استقرار اوستیایی‌ها در گرجستان در منطقه‌ای که گرجی‌ها آن را کارتلی می‌نامند تنها مربوط به اوایل قرن هفدهم و یا هجدهم است که این رویداد اوست‌ها را تازه‌واردانی به گرجستان معرفی می‌کند (Kaufman, 2001: 93).

در مقابل، نویسندگان اوستیایی این نظرات را نپذیرفته‌اند؛ از این رو چندین تن از مورخان اوستیایی در طول چند دهه در راستای تعمیق ریشه‌های اوستیایی‌ها در ماورای قفقاز تلاش نموده‌اند. این مسئله ابتدا در اواخر دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ توسط یوری گاگلوفا مطرح شد. در حالی که محققان گرجی به شدت به تفسیر وی حمله می‌کردند، زاخاری وانیف از بنیان‌گذاران تاریخ‌نگاری اوستیایی تلاش کرد تا تداومی زبانی و فرهنگی میان اوستیایی‌ها و ایرانی‌زبانان باستانی در استپ‌های اوراسیا برقرار کند و کوشید تا مهاجرت همه این کوچ‌نشینان به ماورای قفقاز را در اوایل عصر آهن ردیابی نماید. وی همچنین استدلال نمود که ممکن است این تحرکات در اوایل عصر برنز یعنی در اواخر هزاره دوم پیش از میلاد رخ داده باشد. وانیف بیان داشت که ایرانیان باستان، فرهنگی متعالی با خود به قفقاز آورده‌اند. وی با اتکا بر اسامی کسانی که در منابع قدیمی ذکر شده، استدلال نمود که سرکردگان اوستیایی را در میان اولین شاهدگان گرجی و آبخازی یافته است. براساس استدلال وانیف، اوستیایی‌ها به طور مستقیم از اعقاب مهاجران آلمانیا به منطقه قفقاز بوده‌اند. وی بر این اساس تلاش کرد تا

1. Iurii Gagloev
2. Zakharii Vaneev

ابزاری مؤثر برای غلبه بر دعاوی گرجی‌ها در زمینه برتری فرهنگی ایجاد کند. اما طرح وانیف در تضاد آشکار با نسخه گرجی از این حوادث بود؛ بنابراین تصادفی نیست که دست نوشته‌های وانیف که در اوایل دهه ۱۹۶۰ نوشته شدند، تنها در اواخر دهه ۱۹۸۰ که مقامات گرجی کنترل خود را بر جامعه علمی اوستیا از دست دادند، به چاپ رسید. بنابراین بدون شک آثار وانیف به دنبال توسعه ایده‌ای ملی در میان اوستیایی‌های جنوبی بود که در رشد جنبش ملی در میان آن‌ها و در نهایت جنگ اوستیای جنوبی و گرجستان در سال ۹۲-۱۹۹۱ تأثیرگذار بود. اول این‌که، این آثار، دعاوی سرزمینی اوستیایی‌ها را با تأکید بر وجود ریشه‌های دیرین احیا می‌کند. دوم این‌که، نقش اوست‌ها در توسعه فرهنگ قفقازی را به اثبات می‌رساند. سوم این‌که، این آثار ثابت می‌کند که آلان-اوست‌ها از دولتی ویژه حتی خیلی زودتر از گرجی‌ها بهره‌مند بوده‌اند و در نهایت این آثار، اوستیایی‌ها را زادگان بی‌واسطه ایرانی‌زبانان باستان معرفی می‌کنند. نظریات وانیف در سال‌های اخیر سایر نویسندگان اوستیایی را به تلاش برای احیای تاریخ حقیقی اوستیایی‌ها واداشته است. تمرکز اصلی این نویسندگان در این سال‌ها، بر وجود دولت مستقل آلانیا در این منطقه بوده است. اثبات این مسئله که این دولت قبل از پادشاهی آبخازی وجود داشته است، در راستای مشروعیت‌بخشی به حقوق سیاسی و سرزمینی اوستیایی‌ها علیه دعاوی مشابه از سوی همسایگان خود، برای محققان اوستیایی اهمیت حیاتی داشته است (Smith et al., 1998: 63). در واقع همانند مورد آبخازیا، این دسته از نظرات به‌عنوان ابزاری دفاعی برای مقابله با اقدامات دولت مرکزی در تفریس و نیز همسایگان در دست‌اندازی بر منطقه مورد ادعای اوست‌ها، از سوی آن‌ها مورد استفاده قرار گرفته است. بنابراین همانند مورد قره‌باغ، در تنش‌های قومی میان گرجی‌ها با آبخازها و اوست‌ها نیز اسطوره‌سازی و خلق روایت‌های تاریخی توسط نخبگان، مورخان و نویسندگان، ابزاری مهم در راستای هویت‌بخشی قومی و نیز عاملی مهم در تشدید درگیری‌های تاریخی میان این گروه‌های قومی با یکدیگر بوده است. این دسته از روایت‌های تاریخی در گذر زمان حافظه جمعی هر یک از این اقوام را شکل داده که بخش مهمی از آن در ارتباط با گروه‌های قومی رقیب بوده است. بنابراین در بررسی درگیری‌های قومی در قفقاز جنوبی در سال‌های پس از استقلال از شوروی، تأثیر

روایت‌ها و حافظه تاریخی این اقوام غیرقابل انکار بوده است. چگونگی روند این درگیری‌های قومی و حل شدن و یا تشدید آن‌ها در سال‌های آتی نیز تا حد زیادی وابسته به این امر می‌باشد.

نتیجه‌گیری

اسطوره‌ها و روایت‌های موجود از رخداد‌های تاریخی به تدریج حافظه جمعی گروه‌های قومی و ملی را تشکیل می‌دهد. این روایت‌های تاریخی و حافظه جمعی نقش مهمی در فرایند ساخت هویت و نیز ملت‌سازی یک گروه قومی ایفا می‌کند. اما این ابزارها گاه در برخورد با سایر اقوام و ملت‌ها، وظیفه هویت‌سازی خود را به صورت واکنشی و منفی انجام می‌دهند. محققان ابزارگرا در بررسی تأثیر حافظه تاریخی بر روند شکل‌گیری هویت قومی و ملی بر این باورند که بخشی از روایت‌های تاریخی توسط نخبگان در ارتباط با سایر اقوام و یا ملت‌ها به صورت گزینشی و در راستای بسیج قومی شکل می‌گیرند. این امر به ویژه در میان گروه‌هایی که سابقه درگیری‌های تاریخی با یکدیگر داشته و هر یک روایت‌های ویژه خود را از وقایع تاریخی ارائه می‌دهند، نمود بیش‌تری داشته است. بنابراین در بررسی روند درگیری‌های تاریخی و نیز تجزیه و تحلیل روند کنونی و آتی این درگیری‌ها، عامل روایت‌های تاریخی متناقض و برجسته شدن بخش‌هایی از وقایع تاریخی بسیار راهگشاست. در این نوشتار تلاش شد تا فرضیه فوق در ارتباط با درگیری‌های مهم در منطقه قفقاز جنوبی مورد بررسی قرار گیرد. پس از فروپاشی اتحاد شوروی، قفقاز جنوبی شاهد درگیری‌های قومی متعدد بوده است. تعدادی از این درگیری‌ها پس از گذشت سال‌ها همچنان بدون دستیابی به نتیجه ادامه داشته و به اصطلاح، منجمد باقی مانده‌اند. فارغ از تأثیر عوامل بسیاری که بر بروز و تداوم این درگیری‌ها تأثیر داشته‌اند، نباید از نقش حافظه تاریخی که در طول سالیان در میان گروه‌های قومی این منطقه نسبت به خود و نیز سایر اقوام به ویژه گروه‌های قومی متخاصم شکل گرفته و در عصر مبارزات ملی‌گرایانه توسط نخبگان قومی برجسته‌تر شده است، غفلت کرد. همان‌گونه که در مورد مناقشه در قره‌باغ و نیز درگیری‌های قومی در آبخازیا و اوستیای جنوبی مشاهده می‌شود، حافظه تاریخی هر یک از این اقوام در



تشدید درگیری‌ها در دهه‌های اخیر تأثیر بسزایی داشته است. محققان بر این باورند که حافظه تاریخی گروه‌های قومی و ملی همان‌گونه که در گذر زمان و به تدریج شکل می‌گیرند، تغییر ناپذیر و متصلب نیز شده و به طور مکرر توسط نخبگان در راستای اهداف ملی‌گرایانه مورد دستکاری قرار می‌گیرند. بنابراین باید گفت که روند آتی درگیری‌های قومی در مناطقی مانند قفقاز جنوبی که دارای گروه‌های قومی متعدد و در بسیاری از موارد متخاصم هستند، تا حد بسیاری به اصلاح و تغییر نگرش‌های تاریخی برآمده از حافظه جمعی و تلاش در راستای بهره‌مندی از نقاط اشتراکی که در طول سالیان بستر همزیستی این اقوام را شکل داده‌اند، بستگی دارد.

منابع

- Berger, Stefan (2009), "On the Role of Myths and History in the Construction of National Identity in Modern Europe", **European History Quarterly**, Vol.39, No.3, pp.490-502.
- Conway, Brian (2010), "New Directions in the Sociology of Collective Memory and Commemoration", **Sociology Compass**, Vol.4, No.7, pp.442-453.
- Cornell, Svante E. (2001), **Small Nations and Great Powers**, Richmond: Curzon.
- Fearon, James D. & David D. Laitin (2000), "Violence and the Social Construction of Ethnic Identity", **International Organization**, Vol.54, No.4.
- French, Brigittine M. (2012), "The Semiotics of Collective Memories", **Annual Review of Anthropology**, Vol.41, No.1, pp.337-353.
- Gahrton, Per (2010), **Georgia Pawn in the New Great Game**, New York: Pluto Press.
- Garagozov, Rauf (2006), "Collective memory of Ethnopolitical Conflict: The Case of Nagorno Karabakh", **Central Asia and the Caucasus**, No.5 (41), pp.145-155.
- Garagozov, Rauf (2008), "Historical Narratives, Cultural Traditions, and Collective Memory in the Central Caucasus", **Journal of Russian and East European Psychology**, Vol.46, No.1, pp.52-98.
- Garagozov, Rauf R. (2012), "Azerbaijani History and Nationalism in the Soviet and Post-Soviet Periods: Challenges and Dilemmas", **Dynamics of Asymmetric Conflict**, Vol.5, No.2, pp.136-142.
- García-Gavilanes, Ruth, Anders Mollgaard, Milena Tsvetkova & Taha Yasseri (2017), "The Memory remains: Understanding Collective Memory in the Digital Age", **Science Advances**, Vol.3, No.4.

- Geukjian, Ohannes (2012), **Ethnicity, Nationalism and Conflict in the South Caucasus Nagorno-Karabakh and the Legacy of Soviet Nationalities Policy**, Uk: Ashgate Publishing Limited.
- Halbwachs, Maurice (1980), **The Collective Memory**, New York: Harper & Row Colophon Books.
- Halbwachs, Maurice (1992), **On Collective Memory**, Chicago: The University of Chicago Press.
- Hewitt, George (2014), "History in the Context of the Georgian-Abkhazian Conflict", **Iran and the Caucasus**, Vol.18, pp.189-314.
- Hille, Charlotte (2010), **State Building and Conflict Resolution in the Caucasus**, Leiden: BRILL.
- Ishkanian, Armine (2008), **Democracy Building and Civil Society in Post-Soviet Armenia**, Abingdon & New York: Routledge.
- Jedlicki, Jerzy (1999), "Historical Memory as a Source of Conflicts in Eastern Europe", **Communist and Post-Communist Studies**, No.32, pp.225-232.
- Kaufman, Stuart J. (2001), **Modern Hatreds: the Symbolic Politics of Ethnic War**, New York: Cornell University Press.
- Kaufman, Stuart J. (2006), "Symbolic Politics or Rational Choice: Testing Theories of Extreme Ethnic Violence", **International Security**, Vol.30, No.4, pp.45-86.
- Khutsishvili, Kristina (2018), "Myself and the Other: Competitive Narratives of Georgians and Abkhazians", **REGION: Regional Studies of Russia, Eastern Europe, and Central Asia**, Vol.7, No.1, pp.69-82
- Kovtiak, Elisabeth (2018), "A Bridge to the Past: Public Memory and Nostalgia for the Communist Times in Modern Georgia", **journal of Nationalism, Memory & Language Politics**, Vol.12, Issue.1, pp.31-51.
- Kurian, George Thomas (2011), **The Encyclopedia of Political Science**, Washington, DC: CQ Press, a division of SAGE.
- Langenbacher, Eric & Yossi Shain (Eds) (2010), **Power and the Past, Collective Memory and International Relations**, Washington, D.C: Georgetown University Press.
- Mcbride, Ian (ed.) (2001), **History and Memory in Modern Ireland**, New York: Cambridge University Press.
- Mitchell, Lincoln (2009), "Georgia's Story: Competing Narratives since the War", **Survival**, Vol.51, No.4, pp.87-100.
- Natsvlshvili, Natia (2015), "A Struggle for Identity: Georgian Catholics and Their Monastery in Istanbul", **Caucasus Survey**, Vol.3, No.1, pp.76-86.
- Nodia, Gia (2016), **25 Years of Independent Georgia Achievements and Unfinished Projects**, Tbilisi, Georgia: Ilia State University Press.
- Radnitz, Scott (2015), "Historical Narratives and Post-Conflict Reconciliation: An Experiment in Azerbaijan", **Conflict Management and Peace Science**, Vol.35, No.2, pp.1-21.
- Radzik, Linda (2014), "Historical Memory as Forward- and Backward-Looking Collective Responsibility", **Midwest Studies in Philosophy**, No.38.

- Roudometof, Victor (2002), **Collective Memory, National Identity, and Ethnic Conflict: Greece, Bulgaria, and the Macedonian Question**, Westport; London: Praeger Publishers.
- Shavtvaladze, Mikheil (2018), "The State and Ethnic Minorities: The Case of Georgia", **REGION: Regional Studies of Russia, Eastern Europe, and Central Asia**, Vol.7, No.1, pp.43-68.
- Sherlock, Thomas (2007), **Historical Narratives in the Soviet Union and Post-Soviet Russia: Destroying the Settled Past, Creating an Uncertain Future**, New York: Palgrave Macmillan.
- Smith, Anthony D. (2002), "When Is a Nation?" **Geopolitics**, Vol.7, No.2, pp.5-32.
- Smith, Graham, Vivien, Law, Andrew, Wilson, Annette, Bohr & Edward A. Allworth (1998), **Nation-Building in the Post-Soviet Borderlands, the Politics of National Identities**, Cambridge & New York: Cambridge University Press.
- Ugur Cinar, Meral (2015), **Collective Memory and National Membership; Identity and Citizenship Models in Turkey and Austria**, New York: Palgrave Macmillan.
- Wang, Zheng (2018), **Memory Politics, Identity and Conflict: Historical Memory as a Variable**, Cham, Switzerland: Palgrave Macmillan.
- Weedon, Chris & Glenn Jordan (2012), "Collective Memory: Theory and Politics", **Social Semiotics**, Vol.22, No.2, pp.143-153.
- Wertsch, James V. & Henry L. Roediger (2008), "Collective Memory: Conceptual Foundations and Theoretical Approaches", **Memory**, Vol.16, No.3, pp.318-326.
- Zerubavel, Eviatar (2003), **Time Maps: Collective Memory and the Social Shape of the Past**, Chicago: The University of Chicago Press.